

قرار می‌داد و گاه نیز بر سرشان لشکر می‌کشید آنان که سرزمین وسیعتری می‌طلبیدند از بلاد او گریختند و به بلاساغون رفتند. سپس گورخان پادشاه بزرگ ترکان در سال ۵۳۱<sup>۱</sup> از چین بیامد. امم ختا به او پیوستند. خاقان محمود بن ارسلان خان سلیمان بن داود بقراخان به مقابله لشکر بیرون آورد. او خواهرزاده سلطان سنجر بود ولی شکست خورد و کسانی را نزد دایی خود فرستاد تا به یاریش شتابد. سنجر ملوک خراسان و سپاهیان مسلمان را در حرکت آورد و در ماه صفر سال ۵۳۶ از جیحون گذشت و با امم ترک و ختا مصاف داد. در این نبرد سنجر شکست خورد و از مسلمانان گروه کثیری کشته شدند و زن سلطان را نیز اسیر کردند. اما گورخان پس از چندی آزادش کرد. ترک، بلاد ماوراءالنهر را تصرف کرد.

گورخان در سال ۵۳۷ درگذشت و دخترش به جای او نشست. او نیز دیری نپایید و چون بمرد مادرش - زن گورخان - جانشین او گردید و ماوراءالنهر در دست آنان بماند. تا آن‌گاه که در سال ۶۱۲ سلطان محمد خوارزمشاه بن تکش آن را بازپس گرفت و دولت آنان منقرض شد. و ما در این باب سخن گفتیم.

پیش از این خیلی عظیم از ترک که به تاتار معروف‌اند در آن سوی ترکستان در حدود چین فرود آمده بودند. پادشاهشان کوچلک خان<sup>۲</sup> بود. میان ایشان و ختا دشمنی و جنگ بود. چون از آن‌چه میان خوارزمشاه و ختا رفته بود آگاه شدند و آهنگ آن کردند که فرصت مغتنم شمرده از ختا انتقام بگیرند. پس کوچلک خان لشکر بر سر ختا آورد. ختاییان نزد سلطان محمد خوارزمشاه رسول فرستادند تا او را با خود بر سر مهر آرند و از او خواستند که ایشان را علیه دشمنانشان یاری دهد و گفتند که اگر به آنان فرصت داده شود چنان نیرومند شوند که نه ما را قدرت مقابله با آنان باشد و نه شما را. کوچلک خان نیز نزد او کس فرستاد و او را علیه ختاییان برانگیخت و از او خواست که آنان را به حال خود رها کند و سوگند خورد که به بلاد او آسیبی نخواهد رسانید.

خوارزمشاه لشکر در جنبش آورد و هریک از دو گروه چنان می‌پنداشت که خوارزمشاه به یاری او آمده است زیرا او خود را به کناری کشیده بود و در جنگ به نفع هیچ طرفی شرکت نمی‌جست. در این اثنا لشکر شکست خورد. در این حال خوارزمشاه وارد نبرد شد و با سپاه کوچلک خان به قلع و قمع ختاییان پرداخت. و آنان را از هرسو

فرو کوفتند، چنان‌که جز اندکی از ایشان باقی نماند. آنان نیز در کوهستان‌های ترکستان سرگردان شدند. اندکی نیز به خوارزمشاه پیوستند و با او ماندند.

محمد خوارزمشاه نزد کوچلک خان پادشاه تاتار رسول فرستاد و از این‌که در شکست دادن ختا او را یاری کرده بر او منت نهاد و گفت: اگر ما نبودیم شما را یارای شکست دادن لشکر ختا نمی‌بود. کوچلک خان نیز به یاری او اعتراف کرد و از او سپاس گفت. چندی بعد خوارزمشاه خواستار سهم خود از بلاد و املاک ختا شد و کار به نزاع کشید و لشکر به جنگ او برد و چون دید یارای مقاومتش نیست از نبرد سربر تافت و کوچلک خان ملامتش می‌کرد و او جواب‌های مغالطه‌آمیز می‌داد. در خلال این گفتگوها کوچلک خان کاشغر و بلاد بلاساغون و ترکستان را گرفت و خوارزمشاه شهرهای چاچ و فرغانه و آسپجانب<sup>۱</sup> و کاشان و بلاد اطراف آنها را که در دنیا جایی خوشتر از آنها نبود ویران کرد تا به دست تاتار نیفتد و مردمشان را به بلاد اسلام منتقل نمود.

در این احوال اقوام دیگری از تاتار که به مغول معروف‌اند و پادشاهشان چنگیزخان بود بر کوچلک خان خروج کردند. کوچلک خان از خوارزمشاه منصرف شده به ایشان پرداخت. خوارزمشاه نیز از جیحون گذشته به خراسان رفت.

#### استیلای خوارزمشاه بر کرمان و مکران و سند

پیش از این گفتیم که یکی از امرای خوارزمشاه تکش مردی بود به نام تاج‌الدین ابوبکر که بعدها کرمان را فتح کرد. این تاج‌الدین ساریان<sup>۲</sup> بود و شتران خود را به مسافران کرایه می‌داد. و چندی بعد ساریان اشتران تکش خوارزمشاه شد. تاج‌الدین را روز بروز بر مقام و مرتبت بیفزود، زیرا مردی بود چابک و فداکار. تا به مقام امیری رسید و خوارزمشاه او را امارت قلعه زوزن داد. آن‌گاه او را به فتح کرمان که مجاور زادگاه او بود فرستاد. تاج‌الدین ابوبکر در سال ۶۱۲ با لشکری رهسپار کرمان شد. فرمانروای کرمان حرب‌بن محمد بن ابی‌الفضل بود که در ایام سلطان سنجر امارت آن دیار را به عهده داشته بود. تاج‌الدین ابوبکر کرمان را تا حدود سند و نواحی کابل تصرف کرد سپس به جانب هرمز راند و آن شهری است بر ساحل دریای مکران. نام فرمانروای آن ملنک<sup>۳</sup> بود. او نیز سر به فرمان آورد و به نام سلطان محمد خوارزمشاه خطبه خواند و مالی بر عهده گرفت که

۱. متن: اسحان

۲. متن: سروان

۳. متن: مکیک

هر ساله بپردازد. همچنین در قلعات<sup>۱</sup> و بخشی از عمان به نام او خطبه خواندند زیرا مردم این نواحی فرمانبردار ملک هرمز بودند. و کشتی‌هایشان برای تجارت به هرمز می‌آمدند زیرا هرمز بندرگاه عظیمی بود که بازرگانان هند و چین به آنجا می‌آمدند. میان فرمانروای هرمز و فرمانروای کیش همواره کشمکش‌ها و فتنه‌هایی بود و هر یک از آن دو ملاحان را از این‌که به بلاد دیگری لنگر بیندازند منع می‌کردند. محمد خوارزمشاه در نواحی سمرقند بود، زیرا بیم آن داشت که تاتارهایی که از یاران کوچلک‌خان بودند به بلاد او آیند.

### استیلای خوارزمشاه بر غزنه و اعمال آن

چون خوارزمشاه محمدبن تکش بر بلاد خراسان استیلا یافت و بامیان و دیگر شهرها را تصرف کرد، نزد تاج‌الدین یلدوز صاحب غزنه که پس از ملوک غوری بر آن غلبه یافته بود پیام فرستاد تا خطبه و سکه به نام او کند. یکی از امرای بزرگ او به نام قتلغ تکین که از موالی شهاب‌الدین غوری بود، و دیگر یارانش اشارت کردند که دعوت خوارزمشاه را اجابت کنند. او نیز پذیرفت و خطبه و سکه به نام او کرد و فیلی نزد او فرستاد و رسولش را بازگردانید و خود به شکار رفت و قتلغ تکین را به نیابت خود در غزنه نهاد. قتلغ تکین نزد خوارزمشاه کس فرستاد و او را به غزنه فراخواند. خوارزمشاه نیز به شتاب بیامد و غزنه و قلعه آن را گرفت و غوریانی را که در آنجا یافت بخصوص ترکان را هر جا یافت بکشت. این خبر به تاج‌الدین یلدز رسید به لاهور<sup>۲</sup> گریخت. آن‌گاه خوارزمشاه قتلغ تکین را به پیش خواند و به سبب بیوفایی نسبت به سرور خود مورد عتاب قرار داد و سی بار انواع اموال و امتعه و چهار صد برده از او مصادره کرد. سپس او را بکشت و به خوارزم بازگشت. این واقعه در سال ۶۱۳ اتفاق افتاد و به روایتی ۶۱۲. آن‌گاه پسر خود جلال‌الدین منکبرنی را امارت غزنه داد. والله اعلم بغیبه و احکم.

### استیلای خوارزمشاه بر بلاد جیل

چون خوارزمشاه تکش در سال ۵۹۰ ری و همدان و بلاد جیل را از قتلغ اینانج پسر محمد جهان پهلوان و دیگر امرای سلجوقی بگرفت، مؤیدالدین بن القصاب وزیر خلیفه

۲. متن: اساوان

۱. متن: قلعات

الناصرالدین‌الله با او به منازعه برخاست و چنان‌که در اخبار او آوردیم در ماه شعبان سال ۵۹۲ بمرد و خوارزمشاه تکش همدان را گرفت. سپس به عللی به خراسان بازگشت و تا سال ۵۹۶ که دیده از جهان بریست به آن سامان نپرداخت. پس از او پسرش علاءالدین محمدبن تکش به جایش نشست و موالی محمد جهان پهلوان یک‌یک بلاد جبل را گرفتند و از یک پسر محمد جهان پهلوان را بر خود سروری دادند. سپس از او اعتراض کردند و به نام خوارزمشاه خطبه خواندند. آخرین کسی که از ایشان در آن سامان فرمان راند اغلمش بود. او مدتی به نام علاءالدین محمد خوارزمشاه خطبه خواند، سپس یکی از باطنیان او را کارد زد. پس از قتل او از یک‌بن محمد جهان پهلوان که آذربایجان و اران را در دست داشت به طمع تصرف اصفهان و ری و همدان و دیگر بلاد جبل افتاد. همچنین سعدبن زنگی فرمانروای فارس - که او را سعدبن دُکلا نیز می‌گفتند - قصد استیلا بر بلاد جبل داشت و به سبب گرایشی که مردم اصفهان بدو داشتند اصفهان را گرفت و آهنگ ری و قزوین نمود. چون خوارزمشاه از این وقایع خبر یافت. در سال ۶۱۴ پس از آن‌که به ماوراءالنهر و ثغور ترک لشکرهایی روانه داشت با صد هزار سپاهی راهی بلاد جبال شد و به قومس رسید. در آنجا با دوازده هزار جنگجو از لشکر خود جدا شد و به ری رفت. در این هنگام سعد در بیرون ری لشکرگاه زده بود. چون مقدمه لشکر خوارزمشاه آشکار شد، سعد پنداشت که لشکریان آن نواحی هستند، آمده‌اند تا او را از بلاد خویش برانند، از این‌رو جنگ را آغاز کرد، که بناگاه چتر شاهی از دور نمایان شد و سعد از فرارسیدن سلطان آگاه گردید سپاهیانش از جنگ رخ برتافتند و او خود به اسارت سلطان درآمد. از یک نیز به اصفهان آمده بود که از ورود لشکر خوارزمشاه خبر یافت. لشکر به همدان راند، سپس با جمعی از خواص یارانش راه کج کرد و با تحمل رنج بسیار به آذربایجان رسید.

آن‌گاه وزیر خود ابوالقاسم‌بن علی را به پوزش خواهی فرستاد و فرمانبرداری نمود ولی در باب ارسال اموال عذر آورد که خود اکنون با گرجیان دست به گریبان است. چون خبر اسارت سعدبن زنگی به پسرش نصره‌الدین‌بن ابوبکر رسید پدر را از سلطنت خلع کرد. سلطان محمد خوارزمشاه سعد را از اسارت برهانید، بدان شرط که قلعه اصطخر را به او دهد و ثلث خراج را به نزد او فرستد و یکی از نزدیکان خود را به عقد او درآورد. آن‌گاه چند تن از رجال دولت رابا او فرستاده که قلعه اصطخر را تصرف

کنند. چون اتابک سعد به شیراز رسید دید که پسرش عصیان کرده ولی برخی از امرا او را واداشتند تا دروازه‌های شیراز را به روی پدر گشود. سعدبن زنگی به شهر درآمد و زمام امور بر دست گرفت و به نام خوارزمشاه خطبه خواند. خوارزمشاه بر ساوه<sup>۱</sup> و قزوین و زنجان<sup>۲</sup> و ابهر و همدان و اصفهان و قم و کاشان و دیگر بلاد جبل دست یافت و بر هر یک از آن بلاد یکی از یاران خویش را برگماشت. مثلاً همدان را به یکی از امرای خویش به طائسی<sup>۳</sup> داد و پسرش رکن‌الدین یاورشاه را بر تمام آن بلاد امارت داد و امور دولت و وزارتش را به جمال‌الدین محمدبن سابق ساوی سپرد.

### طلب کردن خطبه و امتناع خلیفه از آن

پس از این فتوحات، خوارزمشاه محمدبن تکش رسول به بغداد فرستاد و از خلیفه خواستار شد که در بغداد به نام او خطبه بخوانند، آنچنان‌که برای آل سلجوق می‌خوانده‌اند، این واقعه در سال ۶۱۴ بود. در این سال‌ها خوارزمشاه نیرومند شده بود و کشورش بسی گسترش یافته بود. خلیفه از این امر سرباز زد و به جهت اعتذار شیخ شهاب‌الدین سهروردی را نزد او فرستاد. سلطان مقدمش را گرامی داشت و خود به استقبال او رفت. چون شیخ درآمد نخستین چیزی که عنوان شد حدیث خطبه به نام او در بغداد بود. شهاب‌الدین برای شنیدن کلام او بر دو زانو نشست. سپس پاسخ داد و در پاسخ، سخن را به درازا کشید و نیکو ادا کرد و در ضمن موعظه نمود و او را از تعرض و آزار به آل عباس که فرزندان پیامبر هستند برحذر داشت. سلطان گفت: پناه می‌برم به خدا من هرگز هیچ یک از آنان را نیازرده‌ام و امیرالمؤمنین سزاوارتر از من است به موعظه شیخ. شنیده‌ام که در زندان او جماعتی از بنی عباس به حبس ابد محکوم‌اند شیخ گفت: هرگاه خلیفه کسی را زندانی کند به او آسیبی و آزاری نمی‌رساند. سپس او را وداع کرد و به بغداد بازگردید. و این واقعه پیش از آن بود که به عراق رود.

چون سلطان از کار بلاد جبل برداخت و بر سراسر آن مستولی شد عازم بغداد گردید. چون به گردنه اسدآباد<sup>۴</sup> رسید گرفتار برفی عظیم شد. چنانک بسیاری از چارپایان مردند و دست‌ها و پاهای مردان از سرما سیاه شد چنان‌که آنها را بریدند. در این حال باز

۳. متن: طابین

۲. متن: جرجان

۱. متن: شاور

۴. متن: سرآباد

شهاب‌الدین برسید و او را موعظه کرد. سلطان پشیمان شده بازگردید و در سال ۶۱۵ وارد خوارزم شد. والله سبحانه و تعالی ولی التوفیق.

تقسیم کردن سلطان محمد خوارزمشاه کشور خود را میان فرزندان خود چون سلطان محمد بن تکش خوارزمشاه با تصرف ری و بلاد جبل کشور خویش به کمال وسعت رسانید، آن را میان پسران تقسیم نمود. خوارزم و خراسان و مازندران را به ولیعهد خود قطب‌الدین اوزلوع<sup>۱</sup> شاه داد. در آغاز با آنکه جلال‌الدین پسر بزرگتر بود مقام ولایتعهدی را به اوزلوع داده بود، زیرا مادر او با مادر سلطان ترکان خاتون از یک قبیله بودند. هر دو از قبیله بیاووت<sup>۲</sup> از شعب یمک یکی از بطون ختا بودند و ترکان خاتون بر پسرش سلطان محمد بن تکش تحکم می‌کرد.

خوارزمشاه غزنه و غور و بامیان و بست تکتناباد<sup>۳</sup> و زمین داور از بلاد هند را به پسر دیگرش جلال‌الدین منکبرنی داد. و کرمان و کیش و مکران را به پسر دیگرش غیاث‌الدین پیرشاه<sup>۴</sup> و بلاد جبل را به پسر دیگرش رکن‌الدین غورسانجی<sup>۵</sup>.

سلطان پسران را اجازت داد که هر یک برای خود پنج نوبت زند. و آن طبیل‌های کوچکی است که پس از هر یک از نمازهای پنجگانه بر آن می‌کوبند. گونه‌ای از آن را که نوبت ذوالقرنین گویند و شامل بیست و هفت طبیل زرین مرصع به گوهرهاست برای خود اختیار کرد که بامداد و شامگاه می‌زدند. البته محمد بن احمد نسوی کتاب جلال‌الدین منکبرنی در اخبار او اخبار پدرش علاء‌الدین محمد بن تکش، چنین گوید و من تنها به کتاب او اعتماد کرده‌ام زیرا او از دیگران به اخبار این خاندان آگاهتر است. کرمان و مکران و کیش از آن مؤیدالملک قوام‌الدین بود چون او هلاک شد سلطان محمد آن را به پسرش غیاث‌الدین اقطاع داد. و این مؤیدالملک از مردم عادی بود که اکنون در زمرة ملوک در آمده بود.

اصل خبر او اینست که مادرش دایه‌ای بود در خانه نصره‌الدین محمد اُتر صاحب زوزن و او در آنجا پرورش یافت. سپس به خدمت او درآمد و نزد سلطان محمد خوارزمشاه سعایت کرد که باطنی است. آن‌گاه نزد مؤیدالملک آمد و او را از سلطان

۳. متن: مکساماد

۲. متن: فیاروت

۱. متن: اولاغ

۵. متن: غورشاه

۴. متن: پترشاه

بیمناک نمود و گفت سلطان تو را باطنی پندارد. نصره‌الدین بناچار به اسماعیلیه پیوست و در یکی از قلاع زوزن متحصن شد. قوام‌الدین ماجرا به سلطان نوشت. سلطان نیز وزارت زوزن و ولایت جمع‌آوری خراج آن نواحی را به او سپرد. قوام‌الدین همچنان بر ضد نصره‌الدین خدعه می‌کرد تا او را بازگردانید و سلطان چشمانش را میل کشید.

قوام‌الدین سپس به هوای حکومت کرمان افتاد. این دیار در تصرف امیری از اعقاب ملک دینار بود. سلطان سپاهی از خراسان در اختیار او گذاشت و او کرمان را تصرف کرد. با تصرف کرمان در نزد سلطان محمد خوارزمشاه موقع و مقامی دیگر یافت و سلطان نیز کرمان را در زمره اقطاعات او قرار داد. به هنگامی که سلطان از عراق بازگردید، چهار هزار اشتر بختی پیشکش او نمود و پس از آن بمرد. سلطان قلمرو او را به پسر خود غیاث‌الدین داد غیاث‌الدین از میراث او هفتاد بار طلا نزد سلطان فرستاد و این غیر از دیگر انواع نغایس بود.

#### اخبار ترکان خاتون مادر سلطان محمدبن تکش

ترکان خاتون مادر سلطان محمدبن تکش از قبیله بیاووت از شعوب یمک از ترکان ختاست. او دخترخان جنگشی<sup>۱</sup> یکی از پادشاهان ایشان بود. سلطان خوارزمشاه تکش او را به زنی گرفت و از او سلطان محمد زاده شد. چون سلطان محمد به پادشاهی رسید مادرش به طوایف یمک و ترکانی که در مجاورت آنان بودند پیوست و به آنان پشتگرمی یافت و بر امور دولت سلطان تحکم آغاز کرد. چنانکه سلطان را با وجود او هیچ اختیاری نبود.

ترکان خاتون از سوی خود به نواحی مملکت حکام می‌فرستاد و به میان مردم حکم می‌راند و به شکایت رسیدگی می‌کرد و حکم قتل و حبس می‌داد. همچنین در بلاد، مراکز خیر و صدقه دایر کرده بود. هفت تن بودند از کتاب انشا که ملازم او بودند و هرگاه توقیعات او با توقیع سلطان مُعارض می‌شد به آن توقیع که بعد صادر شده بود عمل می‌کردند. او را خداوندجهان لقب نهاده بودند. و توقیعی این بود: عصمة‌الدنیا والدین الغ ترکان ملکه نساء‌العالمین و نشان او «اعتصمت بالله وحده» بود که آن را با قلم درشت و واضح و خوش می‌نوشت. مبادا آن را جعل نمایند.

۱. متن: حبکش

ترکان خاتون نظام‌الملک ناصرالدین محمدبن صالح را به وزارت سلطان برگزید. این نظام‌الملک خدمتگزار او بود. چون سلطان محمد وزیر خود نظام‌الملک محمدبن نظام‌الملک مسعود هروی را عزل کرد، مادر به وزارت نظام‌الملک ناصرالدین محمدبن صالح اشارت کرد. سلطان نیز در عین اکراه او را به وزارت برگزید. نظام‌الملک نیز همه فرمان‌های او را اجرا می‌نمود.

چندی بعد به سبب خلافتکاری‌هایی که از او سرزده بود، از وزارت عزلش کرد. ولی همچنان به کار وزارت خویش ادامه می‌داد. زیرا مقامش در دولت بالاتر از آن بود که سلطان عزلش کند. یکی از والیان، در خوارزم، از او به سلطان شکایت برد که اموالش را مصادره کرده است. سلطان یکی از خواص خود را به قتل او فرمان داد ولی ترکان خاتون سلطان را از تصمیمش منصرف ساخت. پس نظام‌الملک بر همان شیوه و سیرت و قدرت بر مسند وزارت خویش تکیه زده بود و سلطان از تصرف در امور او عاجز بود. والله یؤید بنصره من یشا.

خروج تاتار و غلبه ایشان بر ماوراءالنهر و فرار سلطان محمدبن تکش از برابر ایشان از خراسان

چون در سال ۶۱۵ از عراق بازگردید و چنان‌که گفتیم در نیشابور اقامت گزید، رسولان چنگیز خان با هدایایی گرانبها از سیم و زر و نافه‌های مشک و سنگ یشم و جامه‌های طر قو که از پشم شتر سفید باشد نزد او آمدند و گفتند؛ پادشاه چین و سرزمین‌های مجاور آن از بلاد ترک خواستار دوستی هستند و اجازت می‌خواهند که از دو سو درها به روی بازرگانان باز شود و بازرگانان آمد و شد توانند. در ضمن تعارفات یکی آن بود که چنگیز خان در نامه خود سلطان را همانند یکی از عزیزترین فرزندان خود خوانده بود. سلطان از این خطاب به هم برآمد و محمود خوارزمی را که یکی از رسولان بود نزد خود خواند و مهربانیها نمود و از او خواست که در دستگاه چنگیز خان جاسوس او باشد و پرسید آیا آنچه در نامه آورده که چین را در تصرف دارد و بر مملکت طمغاج<sup>۱</sup> استیلا یافته است درست است؟ گفت: آری. و از این‌که او را پسر خود خطاب کرده بود ناخشنودی نمود. سلطان از مقدار سپاهیان او پرسید. محمود خوارزمی از گفتن حقیقت امتناع کرد و به

۱. متن: طوغاج



دروغ سپاه چنگیز را بس اندک خواند.

سلطان آنان را با آنچه طلب داشته بود بازگردانید و گفت حاضر است با چنگیزخان طرح دوستی افکند و راه تجارت از دوسو باز شد. چندی بعد جماعتی از بازرگانان از آن بلاد به اترار<sup>۱</sup> آمدند. ینال خان<sup>۲</sup> معروف به غایرخان که از خویشاوندان مادر سلطان بود با بیست هزار جنگجو در اترار بود، او به اموال بازرگانان مغول طمع کرد و به خوارزمشاه نوشت که اینان جاسوسان هستند نه بازرگانان، سلطان نیز فرمان داد که جانب احتیاط را مرعی دارد. غایرخان نیز آنان را در خفا بکشت و اموالشان را بستد. چون این خبر به چنگیزخان رسید با آنکه این عمل از غایرخان آن هم به جهت احتیاط سرزده بود از این که سلطان پیمان شکسته است سخت برآشفته و چند تن را نزد سلطان محمد فرستاد و او را تهدید کرد. سلطان این رسولان را نیز بکشت.

چون خبر آمدن چنگیزخان به سمع سلطان رسید عزم کرد با رویی گرد سمرقند برآرد و مردان رزمیده در آن گمارد. برای این منظور فرمان داد خراج سال ۶۱۵ را پیشاپیش بستانند تا صرف آن شود. نیز به دیگر شهرها فرستاد تا خراج سالهای ۶۱۴ و ۶۱۵ را نیز بستانند و با آن برای هر ولایتی مردان جنگی به کار گیرند.

سلطان در این احوال بی هیچ قتالی از کناره جیحون برفت پس آن جماعت که به عزم نبرد با تاتار آمده بودند پراکنده شدند.

چون چنگیزخان نزدیک شد سلطان لشکرها را به شهرهای ماوراءالنهر تفرقه کرد. ینال خان را با بیست هزار سوار در اترار گذاشت و قتلغ خان را در کنته و اختیارالدین کشلی و اغل حاجب اینانج خان را در بخارا و طغان خان دایی خود را با چند تن از سرداران غور با چهل هزار مرد در سمرقند و فخرالدین عیارنسوی را در ترمذ و دیگر امرا را در شهرهای دیگر برگماشت. چون چنگیزخان به حدود شهرهای سلطان رسید به اترار میل کرد و شب و روز به جنگ مشغول بود تا عاقبت شهر را بگرفت و ینال خان را اسیر کرد و فرمود نقره گداخته در گوش و چشم او ریختند.

آن گاه نامه‌هایی از زبان خویشاوندان مادر سلطان به چنگیز خان جعل کردند که او را به خراسان و خوارزم فرا می خواندند. و این نامه‌ها به گونه‌ای به دست سلطان محمد افتاد، چون بخواند در باب مارد و خویشاوندان او بیمناک شد.

۱. متن: اترار

۲. متن: ینال

پس از استیلای چنگیزخان بر اترار و قتل ینالخان، سلطان در حدود کیلف و آندخود منتظر حوادث نشسته بود. چنگیز به جانب بخارا راند. کشلی امیر لشکر بخارا و سپاهیان او، چون یارای پایداریشان نبود شهر رها کردند و برفتند. تاتاران از پی ایشان راندند و همه را از دم تیغ گذرانیدند و جز اینانج خان و اندکی از سپاهیان کس باقی نماند و غنایم بسیار به مغولان رسید.

در این احوال علاءالدین صاحب قندوز نیز از سلطان برید و به چنگیزخان پیوست.

### حرکت سلطان خوارزمشاه به خراسان سپس به طبرستان و مرگ او

چون سلطان محمد خوارزمشاه از استیلای چنگیزخان بر اترار و بخارا و سمرقند خبر یافت و والی او در بخارا با اندک سپاهی که باقی مانده بود برفت، او از جیحون بگذشت. آن گروه از ترکان ختایی که با او بودند و نیز علاءالدین صاحب قندوز<sup>۱</sup> از او بیریدند و به لشکر چنگیز پیوستند. چنگیزخان لشکری در حدود بیست هزار جنگجو که آنان را به جهت حرکتشان به سوی مغرب خراسان «مغریه» خوانده‌اند از پی سلطان محمد فرستاد. اینان بلاد را یک‌یک در نورد دیدند تا به پنج آب<sup>۲</sup> رسیدند و در سر راه هرچه بود نابود کردند. سلطان به نیشابور رسید ولی در آنجا درنگ نکرد. بلکه اموال خود را در آنجا به ودیعت نهاد و وارد عراق شد.

نسوی منشی در کتاب خود سیرت جلال‌الدین آورده است که «امیر تاج‌الدین عمر بسطامی برای من حکایت کرد: چون خوارزمشاه به هنگام فرار به بسطام رسید مرا حاضر نمود. برابر او ده صندوق پر از گوهرهایی بود که کس بهای آنها نمی دانست. در آن میان دو صندوق بود که می‌گفت بهای آنها به قدر خراج سراسر زمین است. آن‌گاه مرا گفت که آن صندوق‌ها به قلعه آردهن که یکی از استوارترین قلعه‌های عالم است ببرم. آنها را بردم و تحویل دادم و قبض و وصول از کارگزاران او بگرفتم. ولی هنگامی که عراق به دست تاتار افتاد آن صندوق‌ها را بردند.»

خوارزمشاه از نیشابور آهنگ مازندران نمود و مغولان در پی او بودند. سلطان از نیشابور به ری رفت و از ری به همدان. سپاهیان مغول به همدان روی نهادند. در راه هرچه آبادانی یافتند ویران کردند و بسیاری از لشکریان او کشته شدند. از جمله

۲. متن: بیجور

۱. متن: قیدر

عمادالملک وزیر پسرش رکن‌الدین بود. خوارزمشاه همچنان می‌رفت تا خود را به کنار دریای مازندران رسانید. در آنجا در قریه‌ای به نماز و دعا پرداخت و با خدای خود عهد می‌کرد که اگر از آن ورطه نجات یابد صاحب سیرتی پسندیده شود.

در آنجا که بود بار دیگر خبر نزدیک شدن سپاه مغول را بشنید. از بیم به کشتی نشست تا به جزیره آبسگون رود. مغولان از پی او رفتند و چون بر او دست نیافتند بازگشتند. خوارزمشاه به جزیره رسید و در آنجا اقامت گزید ولی بیماری امانش نداد و جماعتی از مردم مازندران به پرستاری او مشغول بودند. و بسیاری از مایحتاج او را برایش می‌بردند. او نیز برای آنان، فرمان‌هایی به حکومت ولایات و اقطاع می‌داد. پسرش جلال‌الدین همه این وعده‌ها را برآورده ساخت.

سلطان محمد خوارزمشاه در ماه شوال سال ۶۱۷ رخت از جهان بریست. بیست و یک سال از پادشاهی او گذشته بود. وصیت کرد که پسرش جلال‌الدین منکبرنی ولیعهد او باشد و قطب‌الدین اوزلاغ شاه را از ولایتعهدی خلع کرد.

چون خبر حرکت خوارزمشاه به مادرش ترکان خاتون که در خوارزم بود رسید. از آنجا بگریخت و پیش از رفتن قریب به بیست تن از ملوک و اکابر را که در آنجا محبوس بودند بکشت و خود را به قلعه ایلال<sup>۱</sup> از قلاع مازندران رسانید.

چون سپاه معزیه مغول از تعقیب سلطان بازگشت و او در آن جزیره از دنیا رفت. بار دیگر بسیج مازندران کردند و با وجود صعوبتی که در راهشان بود قلعه‌های آن دیار را یکی پس از دیگر گرفتند. فتح مازندران برای مسلمانان به سبب همین دشواری راه‌ها تا سال ۹۰ یعنی ایام خلافت سلیمان بن عبدالملک به تاخیر افتاد. مغولان قلعه‌ها را یک‌یک تسخیر کردند تا به قلعه ایلال رسیدند و ترکان خاتون را محاصره کردند. سپس قلعه را به صلح گرفتند و ترکان خاتون را اسیر کردند.

ابن‌اثیر می‌گوید که مغولان ترکان خاتون را در راه که به مازندران می‌رفت، دیدند و محاصره‌اش کردند و او و دختران سلطان محمد را اسیر کردند. آنان را مغولان به زنی گرفتند. از جمله یکی از ایشان را دوشی خان پسر چنگیز به زنی گرفت.

ترکان خاتون همچنان در نهایت ذلت و خواری در اسارات بماند او نیز چون دیگران به سفره‌خانه چنگیز می‌آمد و از آنجا غذای خود را می‌گرفت و می‌برد.

۱. متن: ایلان

نظام‌الملک وزیر سلطان با مادر او ترکان خاتون بود. او نیز به دست چنگیز گرفتار آمد. نظام‌الملک در نزد مغولان معزز و مکرم می‌زیست، زیرا می‌دانستند که سلطان با او دل بد داشته است. با او در امر جمع‌آوری خراج مشورت می‌کردند. چون دوشی‌خان خوارزم را بگرفت و حرم سلطان را که در آنجا مانده بودند، بیاورد، در آن میان زنانی بودند معنی، دوشی‌خان یکی از آنان را به یکی از خادمان خود داد. آن زن تسلیم آن مرد زشت‌روی نمی‌شد و به وزیر نظام‌الملک پناه برد. آن خادم شکایت نظام‌الملک به چنگیزخان برد و او را به آن زن متهم نمود و خیانت‌های او را یک‌یک برشمرد. چنگیزخان نیز او را بکشت.

آمدن مغولان بعد از هلاکت خوارزمشاه از عراق به آذربایجان و بلاد آن سوی آن چون مغولان در طلب سلطان محمدبن تکش خوارزمشاه در سال ۶۱۷ به ری آمدند و بدو دست نیافتند و به همدان بازگشتند و در راه هرچه یافتند از میان بردند. مردم همدان هرچه داشتند از اموال و جامه‌ها و چارپایان به آنان تقدیم کردند و امان خواستند. سپس مغولان از آنجا به زنجان رفتند و در آنجا نیز چنان کردند. سپس به قزوین لشکر بردند. مردم قزوین آهنگ مقاومت داشتند. مغولان شهر را محاصره کردند و آن را به قهر گرفتند. و دست به کشتار و غارت زدند. گویند شمار کشتگان در قزوین از چهل هزار تن افزون شد و چون در آنجا گرفتار زمستان شدند رهسپار آذربایجان گشتند و همچنان می‌کشتند و تاراج می‌کردند.

فرمانروای آذربایجان در این اوان اتابک ازبک‌بن محمد جهان پهلوان بود. که در تبریز سرگرم عیش و عشرت خویش بود. مغولان برای او پیام فرستادند. او نیز با ایشان از در صلح درآمد. مغولان در زمستان به موقان رفتند. تا زمستان را در سواحل دریا بگذرانند. آن‌گاه بر بلاد گرج گذشتند. گرجیان برای نبرد با آنان اجتماع کردند ولی مغولان آنان را شکست دادند و سخت فروکوفتند. گرجیان نزد ازبک‌بن محمد جهان پهلوان و الملک‌الاشرف پسر الملک‌العادل‌بن ایوب پیام فرستادند و از آنان یاری خواستند تا دست به دست هم داده در برابر تاتار به دفاع برخیزند.

یکی از موالی ازبک به نام اغوش به مغولان پیوست و جماعتی از ترکمانان و کردان نیز با او همراه شدند و با مغولان به بلاد گرج تاخت آوردند و سرتاسر آن بلاد زیر پی

سپردند تا به تفلیس<sup>۱</sup> رسیدند. در آنجا با گرجیان روبرو شدند. نخست اغوش حمله آورد، سپس مغولان حمله آوردند و گرجیان منهزم شدند و شمار کثیری از ایشان به قتل رسید. این واقعه در ماه ذوالقعدة سال ۶۱۷ واقع شد.

مغولان از بلاد گرج به مراغه بازگردیدند و بر تبریز گذشتند. فرمانروای تبریز چنانکه عادت او بود با ایشان مصالحه کرد. مغولان رهسپار مراغه شدند و چند روز آنجا را محاصره کردند. فرمانروای مراغه زنی بود. سپس در ماه صفر سال ۶۱۸ شهر را در تصرف آوردند. و دست به قتل و غارت گشودند. از آنجا به اربل رفتند. مظفرالدین صاحب اربل از بدرالدین صاحب موصل یاری خواست او نیز سپاهی به یاریش فرستاد. سپس آهنگ آن کرد که راهگذرهای بلاد خود را در حفظ آورد. در این حال نامه‌ای از خلیفه الناصرالدین الله رسید و همه را فرمان داد که به دقوقا روند و با دیگر لشکریان او در آنجا لشکرگاه زنند تا از عراق دفاع نمایند و قشتمور<sup>۲</sup> بزرگترین امیران خود را با آنان روانه نمود. و مظفرالدین صاحب اربل را بر همه سروری داد ولی نه اینان به جنگ مغولان دست یازیدند و نه مغولان به جنگ آنان. مغولان به همدان رفتند. مغولان را در همدان شحنه‌ای بود که از آغاز تصرف همدان در آنجا نهاده بودند. از او خواستند که از مردم همدان مالی گزاف گرد آورد. رئیس همدان سیدی علوی بود، از خاندان‌های قدیم ریاست. او مردم را به پرداخت آن مال تحریض می‌کرد. مردم که از آن همه مطالبه‌ها ملول شده بودند علوی را جواب‌های درشت دادند و شحنه را نیز از شهر بیرون کردند و با مغولان جنگ در پیوستند. علوی از مردم خشمگین شد و به قلعه‌ای در آن نزدیکی پناه برد. مغولان به شهر لشکر راندند و شهر را به قهر بگرفتند و بسیاری را کشتند و اموال بسیاری را به تاراج بردند.

مغولان سپس به آذربایجان بازگشتند و اردبیل را تصرف نمودند و کشتار و تاراج و خراب کردند. سپس به تبریز شدند. از یک‌بن پهلوان صاحب آذربایجان و اران آهنگ نخجوان<sup>۳</sup> کرد و زن و فرزند خود به خوی فرستاد زیرا هیچ‌گونه یارای مقاومتش نبود. شمس‌الدین طغرایی امور آن سامان بر عهده گرفته بود. مردم شهر را گردآورد تا از شهر دفاع کنند. مغولان خواستار مصالحه شدند. او نیز مصالحه کرد و آنچه می‌خواستند از مال و لباس بفرستاد.

۱. متان: بلقین

۲. متن: بشتمر

۳. متن: لقجوان

مغولان از تبریز به سراب<sup>۱</sup> رفتند. آنجا را نیز قتل عام کردند و تاراج نمودند و ویران ساختند. آن‌گاه به بیلقان راندند و شهر را محاصره کردند. مغولان مردی از اکابر خود را به شهر فرستادند تا با مردم در باب مصالحه گفتگو کند. مردم شهر آن مرد را کشتند. مغولان از بارو فرارفتند و شهر را در ماه رمضان سال ۶۱۸ گرفتند. در اینجا نیز در کشتن و مثله کردن و غارت از حد گذرانیدند، تا آنجا که شکم زنان آبستن را برمی‌دریدند و جنین‌ها را بیرون می‌آوردند. مغولان تمام روستاهای اطراف را قتل عام کردند و ویران ساختند و غارت نمودند.

مغولان از بیلقان رهسپار کرسی اران یعنی گنجه شدند. گنجه شهری استوار و تسخیر ناشدنی بود. از مردم شهر خواستار مصالحه شدند. آنان نیز مصالحه کردند.

مغولان چون از کار آذربایجان بیرداختند به بلاد گرج لشکر بردند. گرجیان برای نبرد لشکر بسیج کرده بودند. در مرزهای گرجستان میان دو سپاه جنگ افتاد. گرجیان منهزم شده به تفلیس که کرسی بلادشان بود گریختند و در آنجا بار دیگر لشکر بیاراستند ولی چون مشاهده کردند که سپاه مغول از همه دره‌ها و تنگناها می‌گذرد از جنگ باز ایستادند و به تفلیس بازگشتند. و مغول بر آن نواحی مستولی شد و آن چنان‌که خواست همه جا را ویران نمود و به سبب کثرت کوه‌ها و گردنه‌ها و دره‌ها از پیشروی ماندند و باز گشتند.

مغولان پس از تفلیس آهنگ دربند<sup>۲</sup> شروان کردند و شهر شماخی<sup>۳</sup> را محاصره نمودند و بسیاری را کشتند و چون به باروی شهر رسیدند از اجساد کشتگان که پای دیوار گرد آوردند فرارفتند و بر بارو شدند و به شهر درآمدند و هرکه در آنجا بود هلاک کردند. پس به جانب دربند در حرکت آمدند ولی گذشتن نتوانستند. نزد شروانشاه کس فرستادند و خواستار مصالحه شدند. شروانشاه چند تن از یاران خود را نزد ایشان فرستاد. بعضی را کشتند و بعضی در اسارت نگاه داشتند و آنان را وادار کردند که راه عبور را به ایشان بنمایند. چون از دربند گذشتند به اراضی پهناور رسیدند. اقوام قفقاق و آلان و لکز<sup>۴</sup> و اقوامی از ترکان مسلمانان و کافر در آنجا بودند. مغولان این اقوام را کشتار کردند و تمام آن سرزمین را زیر پی سپردند. قفقاق و آلان به مدافعه برخاستند و چندی پایداری کردند.

۱. متن: سوی

۲. متن: دربند

۳. متن: سماهی

۴. متن: اللکن

مغولان بر این اقوام نتوانستند پیروز شوند و بازگردیدند. آن‌گاه با قفچاق از در مسالمت در آمدند. آنان نیز بدان پیمان اعتماد کردند ولی مغولان پیمان شکستند و به قتل عام ایشان پرداختند. آنان که دورتر بودند به بلاد روس پناه بردند و دیگران به کوه‌ها و نیزارها گریختند. مغولان بر آن نواحی دست یافتند و به شهر بزرگشان شهر سرای در کنار دریای بُنطس<sup>۱</sup> که به خلیج قسطنطنیه پیوسته است رسیدند. این شهر مرکز تجارتشان بود. مغولان سرای را گرفتند و ساکنان آن به کوه‌های اطراف پراکنده شدند. بعضی نیز به روم رفتند و روم در تصرف فرزندان قلیچ ارسلان بود.

در سال ۶۲۰<sup>۲</sup> مغولان از بلاد قفچاق به بلاد روس که در مجاورت ایشان بود رفتند. بلادی گسترده بود و مردمش نصرانی بودند. روس‌ها در مرزهای سرزمینشان به دفاع پرداختند. جماعات قفچاق نیز که به نزد ایشان گریخته بودند با آنان همراه شدند. نخست مغولان چند منزل عقب نشستند ولی بناگاه حمله آوردند. روس و قفچاق چند روز با مغولان جنگیدند عاقبت منهزم شدند و بسیاری از ایشان به دست مغول کشته شدند و به اسارت افتادند و اموال و امتعه به غارت رفت. آنان نیز به کشتی‌ها نشسته به بلاد مسلمانان گریختند و بلاد خود را رها کردند و مغولان هرچه بود ویران کردند.

در اواخر این سال بار دیگر مغولان بازگشتند. آهنگ بلغار داشتند. بلغاریان لشکرها بسیج کرده به دفاع برخاستند و در جای‌هایی جمعی از جنگجویان را در کمین نهادند. آن‌گاه از برابر مغولان گریختند. مغولان از پی ایشان بیامدند بناگاه آنان که در کمین بودند از پشت سر به دشمن حمله آوردند و از ایشان بسیاری را کشتند. چنان‌که جز اندکی از مهلکه جان به در نبردند.

مغولان پس از این شکست به نزد چنگیزخان که در طالقان (خراسان) بود بازگشتند و قفچاق نیز به دیار خود بازگشت. والله تعالی یؤید بنصره من یشاء.

#### اخبار خراسان بعد از هلاکت خوارزمشاه

پیش از این از هلاکت خوارزمشاه و رفتن مغولان مُغْرَبَه از پی او سخن گفتیم و گفتیم که این دسته از مغولان پس از هلاکت او تا کجا پیشروی کردند.

چنگیزخان پس از گذشتن خوارزمشاه از جیحون، از سمرقند لشکری به ترمذ

۲. متن: ۶۱۰

۱. متن: نیطس

فرستاد. و از آنجا به کلات که دژ استواری برکنارهٔ جیحون است لشکر برد. مغولان بر آن استیلا یافتند و بسیاری را کشتند و اموالی گران به غارت بردند.

چنگیزخان لشکری دیگر به فرغانه فرستاد و لشکری به خوارزم و لشکری به خراسان. این لشکر در سال ۶۱۷ به بلخ رسید. بلخیان امان خواستند. مغولان مردم بلخ را امان دادند و متعرض قتل و غارت نشدند و شحنه‌ای از جانب خود در بلخ نهادند. سپس عازم زوزن و اندخود و فاریاب شدند. به مردم این بلاد نیز آسیبی نرسانیدند ولی جمعی از مردم شهر را به عنوان حشر برای تصرف دیگر شهرها با خود بردند. آن‌گاه به طالقان رفتند. طالقان بلاد گسترده‌ای است قلعه‌ای استوار دارد که آن را منصور کوه<sup>۱</sup> گویند. مغولان آن شهر را شش ماه محاصره کردند و شهر همچنان مقاومت می‌کرد، چنگیزخان خود به تن خویش آمد و چهارماه دیگر در محاصرهٔ شهر پای فشرد و فرمان داد خاک و چوب بر روی هم انباشتند چنان‌که تلی بلند مساوی با بارو پدید آمد. چون مردم شهر چنان دیدند دل بر هلاک نهادند دروازه‌ها بگشودند. سواران به کوه‌های اطراف گریختند و پیادگان کشته شدند. مغولان به شهر در آمدند و آن را ویران کردند و هرچه بود بردند و زنان و کودکان را اسیر کردند.

چنگیزخان، داماد خود قفچاق نوین را به نسا<sup>۲</sup> فرستاد اینان شهر را محاصره کردند. قفچاق نوین در این نبرد کشته شد. مغولان چندان محاصره را ادامه دادند تا شهر را گرفتند و قتل عام و غارت کردند و ویران نمودند. گویند بیش از هفتاد هزار تن کشته شدند. و از اجساد کشتگان تل‌های عظیم پدید آمده بود. رؤسای شهر بنی حمزه، از آن وقت که خوارزمشاه تکش شهر را تصرف کرده بود در آنجا بودند. اختیارالدین زنگی بن محمد بن عمر بن حمزه و بنی اعمامش به شهر بازگشتند و آنجا را در ضبط آوردند.

چنگیزخان پسر خود تولی را به تسخیر مرو فرستاد و مردم شهرهایی را که تصرف کرده بود، چون بلخ و دیگر شهرها، همراه لشکر او کرد. همهٔ کسانی که از شهرهای دیگر جان به در برده بودند به مرو آمده بودند و در آنجا بیش از دویست هزار تن سپاهی گرد آمده بودند. مردم شهر در بیرون شهر لشکرگاه زدند. آنان یقین داشتند که بر لشکریان مغول پیروز خواهند شد. و چون جنگ در پیوستند مغولان نیک پایداری نمودند، آن‌سان که مردم نمی‌پنداشتند. عاقبت شکست خورده به شهر گریختند. مغولان بسیاری را

۲. متن: مرواسا

۱. متن: صور کوه



کشتند و شهر را محاصره کردند. محاصره پنج روز مدت گرفت. پسر چنگیز نزد فرمانروای شهر کس فرستاد و او را به مصالحه فراخواند تا از آنجا بروند. او نیز امان خواست و بیرون آمد. نخست اکرامش کرد و از او خواست که لشکریان خود را نیز حاضر آورد تا صداقت خود را بیشتر آشکار دارد. چون بیامدند فرمان داد همه را اسیر کردند. آن‌گاه از او خواست که روسای شهر و تجار و صنعتگران را از هر طبقه که هستند به بیرون شهر فراخواند. همه مردم شهر بیرون آمدند. او خود بر تختی زرین نشسته بود، نخست فرمان داد سپاهانی را که اسیر کرده بودند حاضر آورند و همه را گردن زنند. آن‌گاه مردم را از زن و مرد و کودک میان لشکریانش تقسیم کردند. آن‌گاه توانگران را به شکنجه کشیدند تا جای اموال خود را نشان دهند. بسیاری که دیگر مالی نداشتند زیر شکنجه مردند. سپس شهر را آتش زدند و مقبره سلطان سنجر را خراب کردند و به آتش کشیدند. روز چهارم همه مردم شهر را کشتند. گویند هفتصد هزار نفر بودند.

مغولان پس از کشتار مرو روانه نیشابور شدند. نیشابور را پنج روز در محاصره گرفتند. سپس شهر را تصرف کردند و در آنجا نیز مانند مرو کشتار و غارت کردند. حتی آنچه در نیشابور کردند شدیدتر از مرو بود.

آن‌گاه لشکر مغول به طوس رفت. آنجا را نیز چون مرو و نیشابور ویران کردند. حتی مشهد علی بن موسی الرضا (ع) را خراب نمودند. پس به هرات رفتند. هرات یکی از استوارترین شهرها بود. محاصره آن ده روز طول کشید ولی چون آن را گشودند مردمش را امان دادند و شحنه‌ای بر آن گماشتند و از پی جلال‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه رفتند. چون مغولان دور شدند، مردم شهر بشوریدند و شحنه را کشتند. مغولان چون باز آمدند، شهر را قتل عام کردند و ویران نمودند و در آتش بسوختند و همه نواحی آن را تاراج کردند و نزد چنگیزخان که در طالقان بود بازگشتند.

چنگیزخان از اینجا به شهرهای خراسان لشکر می‌فرستاد تا سراسر آن ویران گردید. همه این وقایع در سال ۶۱۷ اتفاق افتاد. خراسان همچنان ویران بماند. اندکی از مردم خراسان پس از این حوادث به وطن خود بازگشتند ولی آن دیار همچنان دستخوش فتنه و آشوب بود و ما در جای خود به آن امور اشارت خواهیم کرد.

## اخبار سلطان جلال‌الدین منکبرنی با مغولان بعد از هلاکت محمد خوارزمشاه و استقرار او در غزنه

چون سلطان خوارزمشاه محمدبن تکش در جزیره‌ای در دریای طبرستان بمرد، فرزندش از راه دریا به خوارزم رفت. پسر بزرگ او جلال‌الدین منکبرنی را خوارزمیان بر خود امارت دادند. در این احوال پس از رفتن ترکان خاتون مادر خوارزمشاه مردی از عیاران، شهر را در ضبط خویش آورده بود و به مردم آزار می‌رسانید و دست عیاران را در کارها گشاده کرده بود. بعضی از نواب دیوان آمدند و خیر رسیدن سلطان را اشاعه دادند و عیاران گریختند. پس از آن که سلطان جلال‌الدین با برادران آمد؛ مردم گرد ایشان را گرفتند و شمار سپاهیان به هفت هزار نفر رسید بیشتر اینان از ترکان بیاوتی خویشاوندان ترکان خاتون بودند. از این رو به اوزلاغ شاه گرایش داشتند زیرا اوزلاغ شاه به منزله فرزند خواهرشان بود. اینان چنان نهادند که جلال‌الدین را فرو گیرند و در بند کنند و خلع نمایند. چون جلال‌الدین بشنید با سیصد تن سوار به سوی خراسان راند و از راه بیابان وارد نسا شد. در راه به جماعتی از مغولان رسید. جمع کثیری را بکشت و باقی گریختند. فراریان خود را به نسا افکندند. اختیارالدین زنگی بن محمد عمرین حمزه در آنجا بود. او - چنان‌که گفتیم - از خوارزم بازگشته و شهر را در ضبط آورده بود. وی لشکر مغول را قلع و قمع نمود و برای جلال‌الدین که به نیشابور می‌رفت مدد فرستاد.

سه روز بعد از بیرون آمدن جلال‌الدین از خوارزم لشکر مغول به شهر رسید. اوزلاغ و برادرش آق شاه ماندن نتوانستند و از پی جلال‌الدین روان شدند و به نسا رسیدند. فرمانروای نسا نیز با آنان همراه شد و لشکر مغول همچنان از پی ایشان می‌تاخت. در نواحی خراسان ایشان را بیافتند و اوزلاغ شاه و برادرش آق شاه<sup>۱</sup> را کشتند و هرچه اموال

۱. متن: انشاه

و ذخایر با آنان بود همه به دست سپاهیان و کشاورزان افتاد و به بهایی اندک فروخته شد. اختیارالدین زنگی به نسا بازگردید و زمام همه امور به دست گرفت ولی خود را عنوان سلطنت نداد. جلال‌الدین به او نامه نوشت و امارت آن دیار را به او داد و بار دیگر به امور ملک پرداخت.

در این احوال خبر رسید که سپاهیان مغول به نیشابور می‌آیند و چنگیزخان خود در طالقان است. جلال‌الدین از نیشابور به بست رفت و از آنجا به غزنه شد. والی هرات امین<sup>۱</sup> ملک خان دایی سلطان جلال‌الدین با ده هزار سپاهی از برابر مغولان گریخته می‌آمد. او از هرات به سیستان رفته بود ولی راهش نداده بودند. جلال‌الدین او را نزد خود فراخواند. هر دو سپاه دست بدست هم دادند و مغولان را که قلعه قندهار را در محاصره داشتند بسختی کشتار کردند. چنان‌که جز اندکی از ایشان زنده نماندند. جلال‌الدین به غزنه بازگشت. اختیارالدین خرپوست<sup>۲</sup> صاحب غور بر غزنه مستولی شده بود. بدان هنگام که جلال‌الدین از غزنه به یاری امین ملک‌خان آمده بود او از سیستان به غزنه آمده بود و شهر را گرفته بود. صلاح‌الدین محمد نسایی والی قلعه غزنین بر او شوریده بود و او را کشته بود و غزنه را گرفته بود. رضی‌الملک<sup>۳</sup> در غزنه مشرف دیوان جلال‌الدین بود. [صلاح‌الدین او را به امور دیوان گماشت تا نسبت استقلال به وی ندهند رضی‌الملک پس از مستقر شدن بر مسند دست به اسراف گشود و چون دید که صلاح‌الدین محمد نسایی در کارهای او به دیده انکار می‌نگرد او را بکشت.]<sup>۴</sup> سپس بر غزنین دست یافت و به استقلال به حکومت پرداخت. چون جلال‌الدین در قندهار بر تاتاران غلبه یافت به غزنین بازگشت او را بکشت و خود در آنجا اقامت گزید. این واقعه در سال ۶۱۸ اتفاق افتاد.

### استیلای مغولان بر شهر خوارزم

گفتیم که چون خوارزمشاه از جیحون بگذشت چنگیزخان لشکر خود را به آن نواحی فرستاد و سپاهی عظیم روانه خوارزم نمود زیرا خوارزم شهری بزرگ بود و کرسی

۱. متن: امیر

۲. متن: قروشت

۳. متن: رضاالملک

۴. در متن: مغشوش و ناقص بود از ترجمه سیره جلالی خلاصه شد، ترجمه محمدعلی ناصح، ۱۱۲.

مملکت و محل استقرار لشکرها. این لشکر عظیم به سرداری پسرانش جفاتای<sup>۱</sup> و اوکتای<sup>۲</sup> بود. اینان پنج ماه شهر را محاصره کردند و آلات و منجنیق‌ها نصب کردند. چون شهر بسختی پایداری می‌نمود از چنگیزخان مدد خواستند. او نیز پی‌درپی لشکر می‌فرستاد تا بر جانبی از شهر دست یافتند و هر ناحیه را پس از ناحیه‌ی دیگر تسخیر کردند تا سراسر آن را به تصرف درآوردند. آن‌گاه سدی را که آب جیحون را از آن باز می‌داشت خراب کردند. آب بیامد و شهر را در خود غرقه ساخت و مردم دوگروه بودند: گروهی طعمه شمشیر شدند و گروهی طعمه آب و این سخن ابن‌اثیر است.

نسوی منشی گوید: دوشی<sup>۳</sup> خان پسر چنگیزخان، آنان را امان داد چون به امان بیرون آمدند همه را بکشت و این واقعه در ماه محرم سال ۶۱۷ بود. چون مغولان از کار خوارزم بپرداختند نزد پادشاه خود چنگیز به طالقان بازگشتند.

خبر اینانج والی بخارا و غلبه او بر خراسان سپس فرار او از برابر مغولان اینانج خان<sup>۴</sup> از بزرگان امرا و حجاب در ایام خوارزمشاه بود و امارت بخارا داشت. چون مغولان بر بخارا غلبه یافتند - چنان‌که گفتیم - او به بیابان خوارزم گریخت و از آنجا به اطراف نسا آمد. اختیارالدین صاحب نسا پیشنهاد کرد که نزد او به نسا داخل شود ولی او امتناع کرد. اختیارالدین نیز برای او مدد فرستاد.

ابوالفتح رئیس نشجوان یکی از قراء نسا که با مغولان رابطه داشت به شحنة خوارزم مکان اختفای او را گزارش داد. شحنة نیز لشکری بر سر او و یارانش فرستاد. اینانج خان آن لشکر در هم شکست و جمعی از ایشان را بکشت آن‌گاه صاحب نسا نشجوان را محاصره کرد و آنجا را به قهر بگشود و ابوالفتح صاحب نشجوان در ایام محاصره طعمه مرگ گردید. سپس اینانج خان به ایبورد رفت. تاج‌الدین عمر بن مسعود بر ایبورد و سرزمین‌های میان ایبورد و مرو فرمان می‌راند. اینانج خان برفت و خراج آن بستد و جمعی از اکابر امرا بر او گرد آمدند و به نسا بازگردید. اختیارالدین زنگی والی نسا بمرد و پس از او پسر عمش عمده‌الدین حمزه بن محمد بن حمزه به فرمانروایی رسیده بود. اینانج خان از او خراج سال ۶۱۸ را طلب داشت. آن‌گاه به سبزواری<sup>۵</sup> رفت. ایلچی<sup>۶</sup> پهلوان

۱. متن: جنطای

۲. متن: ارکطای

۳. متن: دوشن

۴. متن: آبنایخ

۵. متن: شروان

۶. متن: ایکجی

بر آن غلبه یافته بود. اینانج خان شهر را از او بستند. ایلچی پهلوان به هند نزد جلال‌الدین رفت و اینانج بر سراسر خراسان مستولی شد. کوچ تکین پهلوان نیز بر مرو غلبه یافته بود. او از جیحون بگذشت و به بخارا رفت و شحنة مغول را بکشت. چون فتنه‌ی خوابیده بیدار نمود لشکریان تاتار همچنان در پی او شتافتند و او گریزان به سبزوار نزد فرزند ایلچی پهلوان بازگردید و تاتار همچنان در پی او می‌تاخت. هر دو به سوی جرجان روی آوردند. عاقبت در نزدیکی جرجان آنان را با مغولان نبرد افتاد. مغولان پیروز شدند و اینانج نیز نزد غیاث‌الدین پیرشاه پسر محمد خوارزمشاه که در ری بود، گریخت و در نزد او بیود تا آن‌گاه که هلاک شد و ما انشاءالله به آن اشارت خواهیم کرد.

#### خبر رکن‌الدین غورسانچتی<sup>۱</sup> پسر سلطان محمد خوارزمشاه

گفتیم که چون سلطان محمد ممالک خود را میان فرزندان تقسیم کرد، عراق را به غورسانچتی داد. هنگامی که سلطان به ناحیه‌ی ری می‌گریخت پسرش غورسانچتی به دیدارش آمد، سپس از ری به کرمان رفت و مدت نه ماه آن شهر را در تصرف گرفت. آن‌گاه به او خبر رسید که جمال‌الدین<sup>۲</sup> محمد پسر آیه فرزینی<sup>۳</sup> که در همدان بود آهنگ تصرف عراق دارد و جمعی از امرا نزد او گرد آمده‌اند و مسعودبن صاعد قاضی اصفهان نیز به او گرایش یافته است. رکن‌الدین با شنیدن این خبر شتابان به اصفهان رفت و بر آن شهر غلبه یافت و قاضی مسعودبن صاعد نزد اتابک سعدبن زنگی فرمانروای فارس گریخت. اتابک نیز او را پناه داد. رکن‌الدین لشکری به قتل مردم همدان فرستاد. اینانج جنگ ناکرده بازگشتند. سپس به ری رفت دید جماعتی از اسماعیلیه آهنگ نشر دعوت خویش دارند. در این احوال لشکریان مغول به سوی او آمدند و او را در قلعه‌ی اُستوناوند<sup>۴</sup> محاصره کردند و کشتند. پسر آیه صاحب همدان امان خواست مغولان امانش دادند و به همدان در آمدند و علاءالدوله شریف‌الحسینی را به جای او به شهر امارت دادند.

خبر از غیاث‌الدین پیرشاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه و رفتن او به کرمان گفتیم که سلطان محمد خوارزمشاه، پسر خود غیاث‌الدین پیرشاه را امارت کرمان و کیش

۳. متن: ابه قزوینی

۲. متن: جلال‌الدین

۱. متن: غورشاه

۴. متن: راوند

داد ولی او در ایام پدر به آنجا نرفت و چون حادثه قلعه فرزین<sup>۱</sup> رخ داد، او به قلعه قارون<sup>۲</sup> افتاد و نزد صاحب آن مقام کرد. سپس به اصفهان بازگردید و مغولان که به آذربایجان می‌رفتند او را محاصره کردند و او نیک پایداری نمود و تا سال ۶۲۰ در آنجا درنگ کرد. چون برادرش رکن‌الدین غورسانچتی از کرمان به اصفهان آمد او را تحریض کرد که به کرمان رود. غیاث‌الدین به کرمان رفت و آن ناحیه در ضبط آورد. چون رکن‌الدین کشته شد - چنانکه گفتیم - غیاث‌الدین به عراق آمد.

چون رکن‌الدین امارت عراق یافت پدرش امیریغان طایسی<sup>۳</sup> را اتابک او معین کرد. اتابک یغان طایسی بر رکن‌الدین تحکم آغاز کرد و او به پدر شکایت برد پدر او را اجازت داد که او را در قلعه سرجهان حبس کند. چون رکن‌الدین کشته شد. اسدالدین جوینی<sup>۴</sup> والی قلعه او را برهانید. مردم و بسیاری از امرا بر او گرد آمدند. در این احوال اودک<sup>۵</sup> بر اصفهان مستولی شده بود غیاث‌الدین تا او را به خود گرایش دهد خواهر خود را به زنی به او داد ولی زفاف را به تعویق انداخت تا وحشتی که میان او و یغان طایسی پدید آمده بود از میان برداشته شود.

یغان طایسی لشکر بر سراودک خان کشید. اودک خان از غیاث‌الدین یاری خواست. غیاث‌الدین دولت ملک را با لشکری به یاری او فرستاد ولی یغان طایسی پیشدستی کرد و پیش از آنکه از سوی غیاث‌الدین مدد برسد در بیرون شهر اصفهان جنگ را آغاز کرد و اودک خان را منهزم ساخت و بکشت و اصفهان را بگرفت. دولت ملک نزد غیاث‌الدین بازگشت و غیاث‌الدین لشکر به اصفهان آورد تا انتقام خون اودک خان بستاند. در اصفهان رئیس صدرالدین خجندی و یغان طایسی به اطاعت درآمدند. غیاث‌الدین نیز از یغان طایسی راضی شد و خواهر خود را به عقد او درآورد. غیاث‌الدین بر عراق و مازندران و خراسان مستولی شد و مازندران و اعمال آن را به دولت ملک و همدان و اعمال آن را به یغان طایسی به اقطاع داد.

غیاث‌الدین به آذربایجان لشکر برد و بر مراغه تاخت و آنجا را غارت کرد. رسولان میان او و اتابک ازبک بن محمد جهان پهلوان بن ایلدگز آمد و شد گرفتند عاقبت صلح برقرار شد و اتابک خواهر خود [ملکه جلالیه] را به او داد. با این پیروزی شوکت او افزون

۳. متن: بقاطبستی

۲. متن: ماروت

۱. متن: قزوین

۵. متن: ازبک خان

۴. متن: حولی

شد و یغان طایسی همچنان در دولت او صاحب امر و نهی بود و بست و گشاد کارها به دست او. کم‌کم یغان طایسی را در سر هوای دیگر افتاد بر غیاث‌الدین عصیان کرد و آهنگ آذربایجان نمود. در آذربایجان دو مملوک بودند که آنان نیز بر اتابک ازبک عصیان کرده بودند پس با یغان طایسی دست اتفاق به هم دادند. غیاث‌الدین برفت و لشکریان را در هم شکست و آنان مغلوب به آذربایجان بازگشتند. گویند خلیفه، الناصر لدین‌الله در نهان توطئه کرده بود و یغان طایسی را علیه غیاث‌الدین به عصیان واداشته بود.

آن‌گاه اینانج خان والی بخارا که از مغولان در جرجان شکست خورده بود با بقایای لشکرش به غیاث‌الدین پیوست. غیاث‌الدین او را اکرام کرد و بر دیگران مقدم داشت. دایبهای سلطان دولت ملک و برادرش بر او رشک بردند و قصد هلاک او کردند. غیاث‌الدین آن دو را از این عمل منع کرد و خشمناک از نزد او رفتند. قضا را دولت ملک در حدود زنجان به دست مغولان افتاد و کشته شد و پسرش بر کتخان به اتابک ازبک در آذربایجان پیوست.

چون مغولان بعد از قتل دولت ملک از زنجان بازگشتند با یغان طایسی برخورد کردند و او را نیز منهزم کردند و اموال و بنه‌اش به تاراج بردند و او خود را به طارم<sup>۱</sup> افکند. بقایای سپاهش نزد غیاث‌الدین آمدند و مغولان به آن سوی جیحون رفتند.

غیاث‌الدین در آن مدت از اتابک سعدبن زنگی بغایت رنجیده بود. زیرا به مردم اصفهان نامه نوشته بود و آنان را به سوی خود خوانده بود. پس غیاث‌الدین لشکر به فارس بود. اتابک سعد به قلعه اصطخر متحصن شد. غیاث‌الدین قلعه را محاصره کرد سپس به شیراز راند و شهر را به قهر گرفت. پس قلعه جره را در محاصره گرفت. تا مردمش امان خواستند. اینانج خان در آنجا بمرد و او را در شعب سلمان دفن کردند. آن‌گاه غیاث‌الدین لشکر به کازرون فرستاد و آنجا را به جنگ بگرفت و قتل و تاراج کرد. سپس روی به بغداد نهاد. خلیفه خلقی بسیار از مردم اربل و بلاد جزیره گردآورد و به غیاث‌الدین پیام صلح داد. غیاث‌الدین نیز صلح را پذیرفت و به عراق بازگردید.

اخبار سلطان جلال‌الدین منکبرنی و هزیمت او از تاتار و بازگشت او به هند پیش از این گفتیم که چون پدرش خوارزمشاه کشور خود را میان فرزندانش تقسیم کرد

۱. متن: مکرم

غزنه و بامیان و غور و بست و تکتناباد و سرزمین‌های مجاور آن از هند را به جلال‌الدین داد.

کریم‌ملک<sup>۱</sup> از جانب جلال‌الدین در غزنه بود. چون کریمز برای تسخیر سیستان به یاری امین‌ملک رفت اختیارالدین خریوست<sup>۲</sup> که از امرای غور بود و از جانب جلال‌الدین والی پراشاور (پیشاور) بود فرصت را مغتنم شمرده به غزنه رفت و آنجا را بگرفت. ولی پس از چندی اختیارالدین خریوست به دست صلاح‌الدین نسائی که والی قلعه غزنین بود کشته شد و شهر دوباره به دست کسان سلطان افتاد. آن‌گاه رضی‌الملک بر غزنین استیلا جست و او نیز پس از فراغت جلال‌الدین از جنگ و بازگشت او به غزنین، به فرمان او به قتل رسید.

چون سلطان جلال‌الدین در سال ۶۱۸ به غزنه آمد مردم به دیدار او شادمان شدند. سیف‌الدین اغراق خلجی و اعظم‌ملک صاحب بلخ و مظفرملک<sup>۳</sup> و حسن قزلق هر یک با سی هزار سپاهی بیامدند. جلال‌الدین نیز همین مقدار لشکر داشت. اینان متحد شدند و لشکر مغول را که قلعه قندهار را در محاصره داشتند فرو کوبیدند و باقیمانده آن سپاه شکست خورده به چنگیزخان پیوستند. چنگیز پسر خود تولی خان را با لشکری گران بفرستاد. اینان به سوی جلال‌الدین راندند. جلال‌الدین در پروان با آنان روبرو شدند. در این نبرد نیز مغولان شکست خوردند و تولی خان بگریخت.

سپاهیان جلال‌الدین روی به جمع‌آوری غنائم آوردند. میان سیف‌الدین اغراق<sup>۴</sup> با امین‌ملک والی هرات بر سر غنائم اختلاف افتاد. سیف‌الدین از اعظم‌ملک و مظفرملک یاری خواست اینان با امین‌ملک در آویختند و برادری از آن سیف‌الدین اغراق کشته شد. سیف‌الدین خشمگین به هند بازگردید. یارانش نیز از پی او رفتند. جلال‌الدین هرچه آنان را اندرز داد سود نبخشید و بازنگشتند. خبر شکست این لشکر به چنگیز رسید. خود با لشکری عظیم از مغولان بیامد. جلال‌الدین با مقدمه لشکر او روبرو شد، جز اندکی از مغولان جان از مهلکه به در نبردند. جلال‌الدین به کنار رود سند آمد و از امرایی که رفته بودند یاری طلبید ولی چنگیزخان پیش از بازگشت آن امیران برسد جلال‌الدین سه روز در برابر او پایداری کرد امین‌ملک خویشاوند پدرش کشته شد. فراریان لشکر جلال‌الدین

۱. متن: امین‌ملک

۲. متن: خریوشه

۳. متن: مظفرملک

۴. متن: بقراق



به سوی سند روی آوردند و بسیاری در آب غرق شدند. پسر جلال‌الدین که کودکی هفت ساله بود به دست مغولان افتاد و او را کشتند. جلال‌الدین به کنار سند رسید لشکر مغول همچنان از پی او می‌آمد. جلال‌الدین همه زن و فرزند و حرم خود را بکشت تا به دست دشمن اسیر نشوند و خود اسب در آب افکند و از سند بگذشت. از همه لشکر او سیصد سوار و چهار هزار پیاده و چند تن از امرا رهایی یافتند و پس از سه روز به او رسیدند بعضی از خواص او نیز با بارهای آذوقه و لباس برسیدند و نیاز آنان را برآوردند. اعظم ملک به یکی از دژها متحصن شد. چنگیزخان آن دژ را محاصره نمود و بگرفت و قتل عام کرد. مغولان سپس به غزنه بازگشتند و شهر را به آتش کشیدند و ویران کردند و اطراف و نواحی آن را نیز خراب نمودند. همه این وقایع در سال ۶۱۹ اتفاق افتاد.

فرمانروای کوه جودی<sup>۱</sup> از بلاد هند، چون از وضع جلال‌الدین خبر یافت لشکری گرد آورده به سوی او راند. [جلال‌الدین را جمعی از مجروحان همراهی می‌کردند. با دیگر سران به مشاورت پرداخت که با مجروحان چه کنند. از یک سو همراه بردن ایشان بس دشوار بود از دیگر سو اگر آن هندو پیروز می‌شد همه را مثله می‌کرد. پس هر که را برادری زخم خورده یا خویشاوندی مجروح داشت، به دست خود او را هلاک کرد. در این احوال آن هندو برسید. جلال‌الدین جنگ را پیداشت و تیری بر سینه‌ی او زد و او را بکشت و همه اموال و ساز و برگ نبرد که داشتند به دست یاران او افتاد. چون قمرالدین در ولایت دندنه و ساقون نایب قباچه بود، این واقعه غریب بشنید به خدمت جلال‌الدین به ارسال هدایا و اصناف تحف تقرب یافت<sup>۲</sup>. والله تعالی ولی التوفیق.

### اخبار جلال‌الدین در هند

جماعتی از یاران جلال‌الدین و لشکریان او پس از عبور از سند نزد قباچه رفتند یکی از آنان دختر امین‌الملک بود که به شهر اوچا، از بلاد قباچه افتاده بود. دیگر شمس‌الملک شهاب‌الدین الپ وزیر جلال‌الدین در زمان پدرش بود و دیگر قزل خان پسر امین‌الملک که خود را به شهر کلور رسانیده بود و عامل آن شهر او را کشته بود. شمس‌الملک را نیز

۱. متن: جودی

۲. میان دو قلاب به سبب ناقص بودن متن از ترجمه سیره جلال‌الدین منکبرنی که اصل آن از مآخذ مؤلف است آورده شد. سیره جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مینوی، (بنگاه ترجمه و نشر کتاب)، ص ۱۱۴.